

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ترجمه درس‌های فصل اول و دوم

### کتاب فقه غیراستدلالی

#### مقدمه مترجم

الغایة القصوی فی ترجمه العروة الوثقی، ج ۱، ص: ۵

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمین علی آلائه و نعمائه و الصلّاء و السّلام علی مبلّغ احکامه و اشرف سفرائه محمّد، سیّد المرسلین و خاتم أنبیائه و علی آله المعصومین، سیما علی سید اوصیائه «و بعد» چنین گوید این فقیر بی بضاعت، عباس القمی ختم اللّٰه له بالحسنی و السّعادة: مدتها بود در خاطر من خطور می‌کرد که چقدر شایسته و لازم بود که برای مکلفین فراهم شود یک رساله‌ی جامعی که مشتمل باشد بر کثرت فروع و مهمّات مسائل و مغنی باشد ایشان را در مقام حاجت از جمع آوردن اسفار و رسائل و اگر چه رساله‌های عملیه بسیار لکن در بین آنها نمی‌دیدم رساله‌ای را که از هر جهت جامع و برای کافه‌ی مقلدین نافع باشد مگر در این ایام که برخوردیم به رساله‌ی شریفه‌ی عروة الوثقی فیما تعم به البلوی که از قلم درر بار حضرت حجت الاسلام و آیت اللّٰه فی الانام مبین الحلال و الحرام و فقیه اهل البیت علیهم السلام سیدنا الاعظم و ملاذنا المعظم ابو المکارم مولانا السید محمد کاظم الطباطبائی ادام اللّٰه ظلّه العالی بیرون آمده دیدم. الحق همان کتاب است که همیشه دیدار آن را متمنی و طالب و زیارت مثل آن را شائق و راغب بودم چه آن رساله‌ای است سهل التناول و مرغوب در نهایت جودت تألیف و حسن اسلوب. جامع جمیع رسائل و حاوی

الغایة القصوی فی ترجمه العروة الوثقی، ج ۱، ص: ۶

کافه‌ی مسائل و کافل انواع فروع فقهیه بل ناسخ رساله‌های عملیه، لقد اجاد من قال فیها و فی مؤلفها:

عروة الوثقی من استمسکا

فقیه بیت الوحی ما خاب فی

فی البیت من احکامه مدرکا

فان اهل البیت ادری بما

و لکن چون آن کتاب شریف به عربی بود و فارسی زبانان را از آن بهره نبود به خاطر رسید که آن را به فارسی ترجمه کنم تا نفعش عام و ذخیره‌ی این مجرم کثیر الآثام گردد. پس نصرت و توفیق خود را از حق تعالی خواستم و به نگارش ترجمه‌ی «۱» «۲» آن پرداختم. و نامیدم آن را به **الغایة القصوی فی ترجمه عروة الوثقی**. و مرتب گردانیدم آن را بر یک مقدمه و پنج کتاب. و اللّٰه الموفق للصواب.

(۱) مخفی نماند که در این رساله‌ی شریفه، اقتصار بر صرف ترجمه نشده، بلکه برخی از فروع مهمه‌ی دیگر که مخصوص سائر رسائل عملیه‌ی آن بزرگوار بود مطابق فتوی و رأی مبارک به طرز مسائل به رمز ممتاز در ذیل بعضی از فصول آن ملحق ساختم تا نفع آن اعم و فائده‌اش اتم باشد. چنانچه نادری از فروع غیر دائره که مخصوص اهل علم و عربیت بود صرف نظر نموده محول بر همان کتاب شریف داشتم.

(۲) لازم به توضیح است مطالبی که مترجم (مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله علیه) به عنوان ملحقات در مقدمه ذکر فرموده‌اند و از ترجمه‌ی عروه الوثقی محسوب نمی‌شود ما در این کتاب نیاوردیم ان شاء الله ۱۰ آن ملحقات را به ضمیمه‌ی ترجمه‌ی کتاب حج عروه الوثقی که توسط مترجم ترجمه نشده، تحت عنوان «تعلیقیه‌ی غایه القصوی فی ترجمه عروه الوثقی» به چاپ خواهیم رساند. (ناشر)

# درس اول

## [مسأله ۱]

مسأله ۱ واجب است بر هر مکلفی که در عبادات و معاملات خود یا عمل به اجتهاد نماید و یا تقلید کند و یا عمل به احتیاط.

## [مسأله ۲]

تقلید ملتزم شدن و عقد قلب نمودن بر عمل کردن به قول مجتهد معین است و اگر چه هنوز عمل نکرده باشد، بلکه اگر چه اخذ فتوی هم نکرده باشد، پس هر گاه رساله مجتهدی را گرفت و ملتزم شد به عمل کردن به آن چه در آن است، کفایت می کند در تحقق تقلید.

## مسأله ۳

کفایت می کند در تحقق تقلید گرفتن رساله و ملتزم شدن به عمل کردن به آن چه در رساله است و اگر چه نداند که چه در رساله نوشته شده و عمل هم نکند، پس اگر وفات کرد مجتهد او، جایز است از برای او بقاء و اگر چه احوط با عدم علم به آن چه در رساله است، بلکه با عدم عمل، و اگر چه بعد از علم باشد، عدم بقاء و عدول به حی است، بلکه احوط به احتیاط استحبابی، عدم بقاء است مطلقاً و اگر چه بعد از علم و عمل بوده باشد.

## مسأله ۴

شرط است در مجتهد چند امر: بلوغ، عقل، ایمان، عدالت و رجولیت و حریت، بنا بر قولی و بودن او «مجتهد مطلق» یعنی باید قوهی استنباط اغلب احکام را داشته باشد. پس جایز نیست تقلید متجزی، یعنی کسی که در یک مسأله یا در چند مسأله، قوهی استنباط دارد و قوهی باقی را ندارد. «و حیات» پس جایز نیست تقلید میت، ابتداءً بلی، جایز است بقاء، چنانچه گذشت. «و اعلمیت» پس جایز نیست بنا بر احوط، تقلید مفضول با تمکن از افضل. «و شرط است» که متولد از زنا نباشد. «و آن که مقبل بر دنیا نباشد» یعنی همت او و جدّ و جهد او در تحصیل دنیا و جمع آوری اوضاع دنیویّه زائده بر متعارف، نباشد. و محبت دنیا و عشق آن من حیث هی، در قلب او محکم نباشد و در توقیع شریف حضرت عسکری سلام الله علیه است «وَ أُمَّ مَنْ كَانَتْ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ».

## مسأله ۵

عدالت عبارت است از ملکه‌ی اتیان به واجبات و ترک محرمات، و شناخته می شود به حسن ظاهری که کاشف از ملکه است علماً یا ظناً. و ثابت می شود به شهادت عدلین و شیاعی که مفید علم باشد.

## مسأله ۶

احوط و وجوب تقلید اعلم است با امکان، و واجب است فحص در پیدا کردن اعلم، و در زمان فحص، در اعمال خود باید احتیاط کند که است،

## مسأله ۷

مراد از اعلم، کسی است که در قواعد و مدارک مسأله، اعرف باشد و در نظائر و اخبار مسأله، اطلاعش بیشتر و جودت فهم او در اخبار زیادتر باشد. حاصل آن است که استادتر باشد در بیرون آوردن حکم اللّٰه و فهمیدن آن از ادله‌ی شرعیه، استادتر باشد. و مرجع در تعیین اعلم، اهل خبره و استنباط است

مسأله ۸

هرگاه دو مجتهدی باشد که ممکن نباشد تحصیل علم به اعلمیت یکی از آن دو و بینه هم نباشد، پس اگر حاصل شد مظنه به اعلمیت یکی از آن دو نفر، معین است تقلید او؛ بلکه هر گاه در یکی از آن دو مجتهد احتمال اعلمیت برود او مقدم است، هر گاه بداند که هر دوی آنها یا مساویند یا یک نفر معین از آن دو اعلم است و احتمال ندهد اعلمیت آن دیگری را، پس احوط مقدم داشتن آن مجتهدی است که احتمال اعلمیت در او می‌رود.

مسأله ۹

اگر اعلم منحصر باشد در دو شخص و ممکن نباشد تعیین، پس اگر ممکن است احتیاط بین دو قولین، پس آن احوط است و الا مخیر است بین آن دو شخص. در او می‌رود.

مسأله ۱۰

کسی که اهلیت فتوی ندارد حرام است بر او فتوی دادن، چنانچه کسی که اهلیت قضاوت ندارد حرام است بر او حکم کردن بین مردم و حکم او نافذ نیست و جایز نیست مرافعه در نزد او و نه شهادت دادن نزد او و مالی که گرفته می‌شود به حکم او حرام است و اگر چه گیرنده محق باشد، مگر در وقتی که منحصر باشد استنقاذ حق او به ترافع نزد آن قاضی.

مسأله ۱۱

شناخته می‌شود اجتهاد مجتهد به علم وجدانی، مثل آن که مقلد از اهل خبره باشد و علم پیدا کند به اجتهاد شخص و شناخته می‌شود نیز، به شهادت دو عادل از اهل خبره؛ بشرط آن که معارضه نکند با شهادت آن دو عادل، شهادت دو عادل دیگر به نفی اجتهاد از او. و نیز شناخته می‌شود اجتهاد، به شیاعی که مفید علم باشد چنانچه شناخته می‌شود نیز اعلمیت مجتهد، به علم و بینه‌ای غیر معارضه و شیاع مفید علم.

## درس دوم

### مسأله ۱

هر گاه دو مجتهد باشند که یکی از آن دو اعلم باشد در عبادات و دیگری اعلم باشد در معاملات، احوط تبعیض در تقلید است. و هم چنین است هر گاه، یکی از آن دو مجتهد اعلم باشد در بعض عبادات مثلاً و دیگری در بعض دیگر مسأله ۲.

هر گاه دو مجتهد در همه جهت با هم مساوی باشند، عامی مخیر است ما بین تقلید هر کدام که خواسته باشد و جایز است نیز که تبعیض کند در تقلید حتی در احکام عمل واحد، مثل آن که فتوای یکی از آن دو مجتهد مثلاً و جوب جلسه استراحت و استحباب سه مرتبه گفتن تسییحات اربع باشد و فتوای دیگری به عکس، جایز است که عامی در استحباب تثلیث، تقلید مجتهد اول کند و در استحباب جلسه استراحت تقلید ثانی.

### مسأله ۳

هر گاه دو مجتهدی باشند متساوی در علم، جایز است از برای مقلد، تقلید کند هر کدام را که بخواهد و جایز است نیز، تبعیض در مسائل کند و اگر یکی از آن دو مجتهد ارجح باشد از دیگری، در عدالت یا ورع یا نحو آن، پس اولی بلکه احوط اختیار آن است.

### مسأله ۴

اقوی جایز بودن بقاء بر تقلید میت است و جایز نیست تقلید میت، ابتداءً.

### مسأله ۵

هر گاه شخص تقلید کرد مجتهدی را که جایز می دانست بقاء بر تقلید میت را، و وفات کرد آن مجتهد، جایز نیست بقاء بر تقلید او در این مسأله، بلکه واجب است رجوع به حی اعلم، در جواز بقاء و عدم آن.

### مسأله ۶

هر گاه تقلید کرد کسی را که اکتفا نماید به یک دفعه در تسییحات اربعه مثلاً، و عمل خود بر آن مقرر دارد یا تقلید کند کسی را که اکتفا کند در تیمم به یک ضربت، و آن مجتهد وفات کرد و مقلد او تقلید کرد مجتهدی را که قائل به وجوب تعدد است، واجب نیست بر مقلد، اعادهی اعمال سابقه کند. و هم چنین است هر گاه واقع ساخت عقدی یا ایقاعی را به تقلید مجتهدی که حکم به صحت آن می کرد، پس آن مجتهد وفات کرد و مقلد او تقلید کرد مجتهدی را که حکم به بطلان می کند، جایز است برای مقلد که بنا را بر صحت گذارد در آن چه واقع شده. بلی، در آن چه که بعد می آید، واجب است عمل کند به فتوای مجتهد ثانی. و اما هر گاه تقلید کرد مجتهدی را که قائل به طهارت است در بعضی چیزها، مثل غسله مثلاً و بعد از فوت او تقلید کرد مجتهدی را که قائل به نجاست است، پس نمازها و اعمال سابقه ای او محکوم به صحت است اگر چه با استعمال آن چیزی بوده که به فتوای مجتهد ثانی، نجس است. و اما خود آن چیز، اگر باقی است بعد از این، دیگر حکم به طهارت او نمی شود. و هم چنین است در حلیت و حرمت، پس هر گاه فتوی داد مجتهد اول به جواز ذبح کردن به غیر آن

مثلاً، پس وفات کرد و مقلد او تقلید کرد مجتهدی را که حرام می‌دانست این ذبح را، پس هر گاه آن مذبوح را فروخته یا خرده است بیع او محکوم به صحت و اکل او محکوم به اباحه است. و اگر موجود است پس دیگر جایز نیست بیع و اکل آن و هکذا.

مساله ۷

عمل عامی بدون تقلید و احتیاط، باطل است.

مساله ۸

عمل جاهل مقصر ملتفت باطل است و اگر چه مطابق با واقع باشد و اما جاهل قاصر یا مقصری که غال بوده در حین عمل و حاصل شده باشد از او قصد قربت پس، اگر عمل او مطابق باشد با فتوای مجتهدی که تقلید کرده او را بعد از این آن عمل صحیح است و احوط آن است که مطابق باشد با رأی مجتهدی که در حین عمل تکلیف او بوده تقلید کردن از او است.

مساله ۹

هر گاه شخصی تقلید کرد از مجتهدی را که جامع الشرائط نبوده و گذشت بر او مقداری از زمان، حکم او حکم کسی است که اصلاً تقلید نکرده، پس حال او حال جاهل قاصر یا مقصر است

## درس سوم

[مسأله ۱]

هر گاه عارض شود از برای مجتهد، چیزی که مفقود سازد شرایط اجتهاد را از او، واجب است بر مقلد که عدول کند به غیر او.

[مسأله ۲]

هر گاه تقلید کرد کسی را که اهلیت فتوی نداشت، پس از آن ملتفت شد، واجب است بر او عدول کردن و حال اعمال سابقه‌ی او حال عمل جاهل غیر مقلد است و هم چنین است هر گاه تقلید کرد غیر اعلم را، واجب است بنا بر احوط؛ عدول به اعلم. و هر گاه تقلید اعلم کرد و بعد غیر او اعلم از او شد، واجب است عدول به ثانی، بنا بر احوط.

[مسأله ۳]

جایز نیست رجوع کردن از حی به حی، مگر آن که ثانی، اعلم باشد.

[مسأله ۴]

هر گاه عدول کرد از تقلید میت به حی، جایز نیست دیگر برای او عود کردن به تقلید میت.

[مسأله ۵]

هر گاه در مسأله‌ای، اعلم فتوی نداده باشد جایز است در آن مسأله، رجوع به غیر اعلم و اگر چه احتیاط هم ممکن باشد.

[مسأله ۶]

دانسته می‌شود فتوای مجتهد، به یکی از چند امر: **اول** به شنیدن از زبان. «دوم» به خبر دادن دو عادل. «سوم» به خبر یک عادل، بلکه کفایت می‌کند خبر شخص موثق که قول او موجب اطمینان باشد و اگر چه عادل نباشد. «چهارم» یافتن در رساله او، و باید مأمون از غلط باشد.

[مسأله ۷]

واجب است در مفتی و قاضی، عدالت و ثابت می‌شود عدالت، به شهادت دو عادل و به معاشرتی که مفید باشد علم به ملکه یا اطمینان به آن را و ثابت می‌شود نیز به شیاعی که مفید علم باشد

[مسأله ۸]

هر گاه شخص خطا کرد در نقل فتوای مجتهد، واجب است بر او که اعلام کند کسانی را که از او آن فتوی را آموخته‌اند. و هم چنین هر گاه مجتهد خطا کرد در بیان فتوای خود، واجب است بر او اعلام.

[مسأله ۹]

واجب است بر مکلف که یاد بگیرد مسائل شک و سهو را، به مقداری که محل ابتلاء او است غالباً. بلی، هر گاه مطمئن باشد از خود که مبتلا به شک و سهو نمی‌شود، عمل او صحیح است و اگر چه تحصیل نکرده باشد علم به احکام شک و سهو را.

[مسأله ۱۰]

واجب است بر مکلف علم به اجزاء عبادات و شرایط و موانع و مقدمات آن و اگر علم به آنها ندارد، لکن علم اجمالی دارد به آن که عملی که می‌کند دارا است جمیع اجزاء و شرایط را، و فاقد است جمیع موانع را، عملش صحیح است و اگر چه نداند آنها را تفصیلاً.

[مسأله ۱۱]

هم چنان که واجب است تقلید در واجبات و محرمات، واجب است نیز در مستحبات و مکروهات و مباحات، بلکه واجب است یاد گرفتن حکم هر فعلی که صادر می‌شود از او، خواه از عبادات باشد و خواه از معاملات و یا عادیات باشد.

[مسأله ۱۲]

هر گاه بداند که فلان فعل مثلاً، حرام نیست و نداند که واجب است یا مباح یا مستحب یا مکروه، جایز است که آن فعل را به جا آورد به احتمال آن که آن فعل مطلوب باشد و به امید ثواب و اگر دانست که آن فعل واجب نیست و ندانست که حرام است یا مکروه یا مباح، از برای او است ترک آن، به جهت احتمال مبعوضیت آن.

[مسأله ۱۳]

هر گاه مجتهد در مسأله‌ای از رأی خود برگشت، جایز نیست که مقلد بر رأی اول او باقی بماند.

[مسأله ۱۴]

هر گاه اتفاق افتاد در اثناء نماز، مسأله‌ای که نمی‌داند حکم آن را، جایز است که بنا را بر یکی از دو طرف گذارد به قصد آن که سؤال کند از حکم آن بعد از نماز و آن که اگر آن چه کرده بر خلاف واقع باشد اعاده کند. پس هر گاه چنین کرد و اتفاقاً آن چه کرده مطابق با واقع شد، واجب نیست بر او اعاده.



## درس چهارم

[مسأله ۱]

اقوی جواز عمل به احتیاط است یا مجتهد باشد یا مقلد، لکن واجب است که عارف باشد به کیفیت احتیاط از روی اجتهاد یا تقلید آن.

[مسأله ۲]

مسأله ۲ اقوی جواز عمل به احتیاط است مطلقاً اگر چه مستلزم تکرار باشد با امکان اجتهاد یا تقلید

[مسأله ۳]

احتیاط گاهی در به جا آوردن فعل است، مثل آن که احتمال بدهد وجوب آن فعل را و قطع هم داشته باشد به عدم حرمت آن، و گاهی در ترک فعل است و آن در وقتی است که احتمال بدهد حرمت آن فعل را و قاطع باشد به عدم وجوب آن و گاهی احتیاط در جمع بین دو امر است با تکرار، مثل آن که نمی‌داند وظیفه‌اش قصر است یا تمام.

[مسأله ۵]

در احتیاطات اعلم، هر گاه از برای او فتوایی نباشد، مقلد مخیر است ما بین عمل به احتیاطات و بین رجوع به غیر اعلم با ملاحظه الاعلم فالاعلم.

[مسأله ۶]

احتیاطاتی که مذکور است در رساله، یا استحبابی است و آن در وقتی است که پیش از آن یا بعد از آن فتوایی باشد. و یا وجوبی است و آن در وقتی است که با او فتوایی نباشد و آن را احتیاط مطلق می‌نامند و در چنین احتیاطات، مقلد مخیر است ما بین عمل به آن و یا رجوع به مجتهد دیگر. و اما در قسم اول که احتیاط استحبابی باشد رجوع به غیر جایز نیست و عمل به آن هم، واجب نیست،

بلکه مقلد مخیر است ما بین عمل به مقتضای فتوی و بین عمل کردن به آن احتیاط.

[مسأله ۷]

هر گاه نقل کرد ناقلی فتوای مجتهد را برای غیر خود، بعد رأی مجتهد برگشت در آن مسأله، واجب نیست بر ناقل اعلام کند آن کس را که فتوای او را برای او نقل کرده، و اگر چه احوط است به خلاف آن وقتی که ظاهر شود که ناقل خطا کرده در نقل چه آن که در آن وقت واجب است بر او اعلام.

[مسأله ۸]

هر گاه معارضه شد ما بین دو ناقل در نقل فتوی، نقل هر دو ساقط است. و هم چنین است حکم در تعارض ما بین دو بینه. و هر گاه معارضه کرد نقل با سماع از مجتهد، آن چه از زبان مجتهد شنیده شد مقدم است و هم چنین است هر گاه معارضه کرد فتوای در رساله با شنیدن آن مجتهد و اگر معارضه کرد نقل با آن چه در رساله است، رساله مقدم است با ایمنی از غلط بودن آن.

[مسأله ۹]

دانسته می‌شود فتوای مجتهد، به یکی از چند امر: **اول** به شنیدن از زبان. «دوم» به خبر دادن دو عادل. «سوم» به خبر یک عادل، بلکه کفایت می‌کند خبر شخص موثق که قول او موجب اطمینان باشد و اگر چه عادل نباشد. «چهارم» یافتن در رساله او، و باید مأمون از غلط باشد.

[مسأله ۱۰]

مأذون و وکیل از مجتهد در تصرف، در اوقات یا در اموال صغار، منعزل می‌شود به موت مجتهد به خلاف منصوب از قبل آن، مثل آن که نصب کند مجتهد او را متولی بر وقف یا قیم بر صغار که باطل نمی‌شود تولیت و قیمومیت آن، بنا بر اظهر.

[مسأله ۱۱]

جایز نیست نقض حکم حاکم جامع الشرائط، اگر چه مجتهد دیگر خواسته باشد نقض کند مگر در وقتی که ظاهر شود خطای او.

## درس پنجم

[اول]

اول شستن روی و حد آن از رستنگاه موی تا آخر زرخ است طولاً و مقداری که انگشت ابهام و وسطی فرا گیرند عرضاً و کسی که انزع است یعنی موی پیش سر نداشته باشد یا اغم است یعنی زیاده از متعارف موی پیش سر داشته باشد یا صورت و دست او از حد متعارف خارج باشد باید هر کدام از اینها به متعارف کنند پس انزع و اغم، ملاحظه کنند که کسی که صورت او از متعارف خارج نیست موی پیش سر او کجا است و در وضوء چه مقدار شسته می‌شود، آنها نیز این مقدار را بشویند و هکذا نسبت به کسی که دست و صورت او از متعارف خارج باشد و واجب است اجراء آب، پس کفایت نمی‌کند مسح و حد جریان آن است که آب از جزئی به جزء دیگر منتقل شود و اگر چه به اعانت دست مالیدن باشد و کفایت می‌کند استیلای آب بر محل و اگر چه جاری نشود به شرط آن که شستن صدق کند. و واجب است ابتدا به اعلی و شستن از بالا به پایین به نحوی که در عرف صدق کند که از بالا به پایین شست و جائز نیست عکس آن. و واجب نیست شستن زیر موی، بلکه واجب است شستن ظاهر آن. و مساوی است موی ریش و شارب و ابرو در این حکم به شرط آن که صدق کند احاطه مو بر محل و الاً لازم است شستن بشره، که ظاهر است در میان موها.

[مسأله ۱]

واجب نیست شستن باطن چشم و بینی و دهن، مگر جزئی از آنها از باب مقدمه.

[مسأله ۲]

هر گاه یقین به وجود حاجب دارد و شک دارد در مانع بودن آن، باید یقین به زوال آن یا یقین به رسیدن آب در زیر آن نماید و اگر شک در اصل وجود آن دارد واجب است فحص یا مبالغه در شستن آن موضع نماید تا اطمینان پیدا کند به عدم آن، یا به رسیدن آب به بشره.

[دوم]

دوم از افعال وضوء، شستن دست‌ها است از مرفق تا سر انگشتان و باید شستن دست راست، مقدم بر دست چپ باشد و واجب است که در شستن، ابتدا از مرفق کند و سرازیر بشوید تا پایین به نحوی که عرفاً صدق کند که از بالا به پایین شسته شده و عکس آن از پایین به بالا باشد، جایز نیست و مرفق محل اجتماع استخوان بازو و ذراع است. و واجب است که تمام مرفق شسته شود و بعلاوه، قدری هم از استخوان بازو را من باب مقدمه بشوید و آن چه که در حد دست است باید شسته شود و اگر چه گوشت زائد یا انگشت زیادی باشد و واجب است شستن مویها با بشره. و کسی که دست او از بالای مرفق قطع شده، واجب نیست بر او شستن بازو و اگر چه اولی است و هم چنین است هر گاه تمام مرفق بریده شده باشد و اگر از پایین تر قطع شده، واجب است بر او شستن بقیه، هر چه مانده باشد و اگر از مرفق قطع شده به این طریق که مفصل را جدا کرده‌اند باید آن قدر از استخوان بازو که جزء مرفق بوده بشوید.

[مسأله ۳]

۳هر گاه دست ترکیده باشد، اگر ترک‌ها وسیع است به طوری که توی آنها دیده می‌شود، واجب است که آب به آنجا برسد و آلا لازم نیست. و اگر محل شک شود واجب نیست، به جهت عمل به استصحاب عدم وجوب و اگر چه احوط شستن است.

[مسأله ۴]

چرکی که در ظاهر بشره است هر گاه جرم مرئی نباشد، واجب نیست ازاله‌ی آن. و اگر چه وقت کیسه کشیدن فتیله شود. و بسیار باشد مادامی که صدق کند بر آن، شستن بشره و هم چنین پرده‌ی از گل یا گچ یا آهک که روی بشره را گرفته باشد که آب به زیر آن برسد بر وجهی که صدق شستن کند، ازاله‌ی آن لازم نیست. بلی! هر گاه شک کند در آن که، آیا آب به زیر آن می‌رسد یا نه؟ واجب است ازاله‌ی آن.

[مسأله ۵]

شخص و سواسی که یقین به حصول غسل نمی‌کند، رجوع کند به متعارف از مردم.

[مسأله ۶]

هر گاه و سواسی در شستن دست چپ بعد از تحقق شستن آن، عَلی المتعارف آب زیاد بریزد؛ صحت وضوء او مشکل است، از جهت لزوم مسح به آب جدید.

وضوء بالارتماس

[مسأله ۷]

وضوء ارتماسی صحیح است با مراعات، الاعلی فالاعلی، لکن در دست چپ باید در وقت بیرون آوردن دست از آب قصد شستن کند یعنی قصد کند که هر جزء، جزئی که مشرف بر بیرون آمدن از آب می‌شود جریان آب بر آن غسل وضوئی باشد تا مسح به آب جدید نشود و در شستن دست راست نیز باید چنین کند مگر آن که قدری از دست چپ را به طریق غیر ارتماسی بشوید که دست راست در آن اعمال شود.

# درس هشتم

مسح الراس

[سوم]

سوم از واجبات وضوء، مسح سر است به رطوبت آب وضوء که در دست باقی می ماند. و واجب است که بر پیش سر واقع شود یعنی ربع مقدم از سر، پس کافی نیست مسح بر غیر آن موضع، و اولی و احوط مسح بر ناصیه است که میان دو سفیدی دو جانب بالای پیشانی است از مقدم سر و کفایت می کند در آن مسمی اگر چه به قدر عرض یک انگشت یا کمتر باشد و افضل بلکه احوط آن است که به قدر عرض سه انگشت باشد و بهتر آن است که به سه انگشت هم باشد و در پائین کشیدن مسمای آن کافی است اگر چه بهتر این است که به قدر طول یک انگشت بکشد پس بنا بر این اگر بخواهد درک افضل کند، باید سه انگشت بگذارد بر ناصیه و همه را با هم به قدر درازی یک انگشت بکشد از بالا به پایین. و جایز است مسح از پایین به بالا، لکن احوط خلاف آن است و واجب نیست وقوع مسح بر بشره، بلکه جایز است مسح کردن بر روی موی مقدم از سر به کشیدن از حد سر تجاوز نکند پس جایز نیست مسح بر مقداری

که تجاوز می کند و اگر چه آن را جمع کرده باشد در ناصیه. و هم چنین کفایت نمی کند مسح بر مویی که از پیش سر نباشد و اگر چه در پیش سر جمع شده باشد و جائز نیست مسح بر حائل مثل حنا یا نحو آن که به سر مالیده باشد چنانچه جائز نیست مسح از روی کلاه و عمامه و مقنعه و امثال اینها، اگر چه پارچه‌ی نازکی باشد که مانع از رسیدن رطوبت به محل مسح نباشد. بلی! در حال اضطرار، مسح بر حائل جائز است مثل آن که از سرما نتواند حائل را دور کند یا چیزی به آنجا چسبیده باشد که نتواند آن را بکند. و باید مسح به باطن کف دست باشد و احوط این است که به دست راست باشد و اولی این است که به انگشتهای دست راست باشد.

[مسأله ۱]

در مسح مقدم سر، فرق نیست ما بین این که طولاً مسح کند یا عرضاً یا منحرفاً.

[چهارم]

چهارم از واجبات وضوء مسح پاها است به حسب طول، از سر انگشتان تا کعبین بنا بر مشهور و تا مفصل، بنا بر قول بعضی و احتیاط به مراعات این قول ترک نشود. و کعبین برآمدگی در وسط قدم است و مفصل ما بین ساق و قدم است و در عرض، مسمی کافی است اگر چه به عرض یک انگشت یا کمتر باشد. و افضل آن است که به مقدار عرض سه انگشت باشد و افضل از آن، مسح تمام پشت پا است. و کفایت می کند در مسح آن که ابتدا از انگشتان کند یا از کعبین، لکن احوط ابتدا کردن به انگشتان است چنانچه احوط مقدم داشتن مسح پای راست است بر پای چپ اگر چه اقوی، جواز مسح هر دو است با هم. بلی! جایز نیست مقدم داشتن مسح پای چپ را بر راست و احوط این است که مسح پای راست را به دست راست و مسح پای چپ را به دست چپ بکند اگر چه قول به جواز مسح هر دو به یک دست بعید نیست. و اگر بر پشت پاها مویی باشد، احوط این است که جمع کند ما بین مسح آن و مسح بشره و اکتفا نکند به مسح روی موی، هر چند محیط به بشره باشد. و بهتر ازاله‌ی آن مو است چنانچه در حائل های دیگر از چرک و نحو آن که مانع از وصول آب باشد به بشره، واجب

است ازالهی آنها. و باید یقین کند به وصول آب و شک و ظن کافی نیست. و کسی که بعضی پای او قطع شده است باید مسح کند بقیه‌ی آن را و اگر تمام موضع مسح بریده باشد ساقط است.

[مسأله ۲]

باید مسح سر و پاها به بقیه‌ی رطوبت وضوء باشد، پس جایز نیست مسح کردن به آب جدید. و احوط این است که بعد از فراق از دست چپ، دست خود را به سایر اعضا وضوء نگذارد تا رطوبت آن اعضا داخل رطوبت دست نشود. بلی! مکرر دست کشیدن از بالا به پائین به جهت زیادتی یقین که آب بالای دست را ممزوج می‌کند به آب کف دست، ضرر ندارد لکن اقوی جواز مزج است مطلقاً. و اگر رطوبت کف دست بخشکد، جایز است گرفتن رطوبت از بقیه‌ی اعضا وضوء بدون ترتیب فی ما بین آنها، اگر چه احوط مقدم داشتن ریش و ابروها است بر سایر اعضا. و احوط نگرفتن رطوبت است از مقدار زائد بر حد روی از ریش، چه در طرف عرض باشد چه در طرف طول. و اگر رطوبت کف دست از برای بیش از مسح سر کافی نباشد، اولاً به آن مسح سر کند و بعد از برای پاها از بقیه‌ی اعضا بگیرد بنا بر احوط.

## درس، مقسم

### [مسأله ۱]

معتبر است در مسح، رطوبت مسح تأثیر کند در ممسوح پس اگر تأثیر ننماید کافی نیست. و باید تأثیر آن به واسطه‌ی مسح باشد پس اگر رطوبت برسد به محل مسح به سبب دیگری، کفایت نمی‌کند. و اگر موضع مسح از سر و پاها، رطوبت داشته باشد اگر کم باشد که مانع از تأثیر مسح در آن نباشد ضرر ندارد و اگر رطوبت آن زیاد باشد، مضر است پس لازم است آن را اولاً رفع کند و بعد مسح کند. و شک و ظن در تأثیر کافی نیست بلکه باید یقین به تأثیر حاصل شود. (و ضرر ندارد مکرر کشیدن دست از برای حصول تأثیر به یقین).

### [مسأله ۲]

در مسح باید دست بلا واسطه بکشد پس اگر کهنه مثلاً به دست ببندد و به آن مسح کند، کفایت نمی‌کند هر چند رطوبت دست به مالیدن آن به ممسوح برسد.

### [مسأله ۳]

هر گاه ممکن نباشد مسح به باطن کف از جهت مرض و نحو آن، جایز است مسح به ظاهر کف و اگر رطوبت نداشته باشد از جای دیگر نقل کند به آن و به آن مسح کند چنانچه در باطن نیز چنین بود. و اگر مسح به ظاهر کف نیز متعذر باشد، مسح کند به ذراع و اگر رطوبت نداشته باشد از جای دیگر بگیرد. و هر گاه ممکن نبودن مسح به باطن، از جهت بی رطوبتی باشد و نتواند از جای دیگر هم بگیرد، وضوء را باید اعاده کند نه آن که عدول به ظاهر کف کند. و هم چنین است حکم در عدول از ظاهر به ذراع.

### [مسأله ۴]

هر گاه رطوبت دست زیاد باشد که به مالیدن آن بر ممسوح، آب جاری شود از جزئی به جزئی، واجب نیست تقلیل آن به تکانیدن و نحو آن. اگر چه صدق غسل کند. بلکه همین که به قصد مسح دست می‌کشد کفایت می‌کند و اگر تقلیل کند بهتر است.

### [مسأله ۵]

در مسح مطلقاً باید دست بر محل مسح کشیده شود پس اگر عکس کند به این نحو که دست را بگذارد بر ممسوح و ممسوح را بکشد، باطل است. بلی! کمی حرکت کردن ممسوح که منافعی با صدق مسح بودن دست نباشد ضرر ندارد

### [مسأله ۶]

جایز است در هر یک از غسلات وضوء، آن که ده کف آن آب، به قصد یک شستن بر عضو بریزد پس مناط در تعدد غسلی که دوم آن مستحب و سوم آن حرام است؛ تعداد ریختن آب نیست بلکه تعداد غسل است با قصد.

### [مسأله ۷]

واجب است در شستن اعضای وضوء ابتدا کردن به اعلی، لکن واجب نیست در ریختن آن این که به اعلی بریزد پس اگر به پائین، آب بریزد لکن شستن را به اعانت دست از اعلی قرار دهد صحیح است.

### [مسأله ۸]

بدان که اسراف کردن در آب وضوء مکروه است، چنانچه اسباغ، یعنی شاداب کردن مستحب است. و گذشت آن که، مستحب است که آب وضوء به مقدار یک مد باشد و ظاهراً این یک مد در تمام افعال وضوء و مقدمات آن مانند مضمضه و استنشاق و شستن دستها، باید صرف شود.

[مسأله ۹]

جایز است در وضوء، اعضا را به ارتماس بشوید چنانچه گذشت. و جایز است نیز که یکی از اعضا را به ارتماس بشوید و بقیه را به طریق متعارف، بلکه جایز است تبعیض در یک عضو؛ یعنی بعضی آن عضو را به ارتماس بشوید و بعضی دیگرش را به طور متعارف و در همه‌ی صور باید مراعات شروط وضوء بشود؛ مثل ابتداء به اعلی و مسح نکردن به آب جدید و غیر اینها.

[در بعضی مستحبات وضوء است]

فصل چهارم در بعضی مستحبات وضوء است

[اول] اول این که آب وضوء به قدر یک مد باشد که چهار صاع است و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع است پس صد و پنجاه و سه مثقال و نیم و یک نخود و نیم است و از یک چارک من تبریزی، شش مثقال و ده نخود و نیم کمتر است.

[دوم] دوم مسواک کردن پیش از وضوء و آن مالیدن چیزی است به دندان به جهت پاک کردن چرک، اگر چه با انگشت باشد لکن افضل این است که از چوب تر باشد و بهتر آن است که از چوب درخت اراک باشد.

[سوم] سوم آن که اگر از ظرف وضوء می‌گیرد، آن را در طرف راست خود گذارد.

[چهارم] چهارم آن که دستها را پیش از آن که در آن ظرف کند یک دفعه از بند دست بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید، اگر غائط کرده باشد.

[پنجم] پنجم مضمضه و استنشاق کند هر کدام سه مرتبه به سه کف، و از برای سه مرتبه هر کدام یک کف نیز کافی است.

[ششم] ششم نام خدا بردن در وقت گذاردن دست در آب یا ریختن آن بر دست و اقل آن بِسْمِ اللّٰهِ و افضل آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ گفتن است و افضل از هر دو این است که بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَابِیْنِ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُنْتَطَهَّرِیْنَ.

[هفتم] هفتم آن که آب را به دست راست بردارد حتی از برای شستن دست راست، که به آن بردارد و به کف دست چپ بریزد و به آن دست راست را بشوید.

[هشتم] هشتم آن که بخواند دعاهای مأثوره را در وقت مضمضه و در وقت استنشاق و شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها.

[نهم] نهم آن که صورت و دستها را دو مرتبه بشوید.

[دهم] دهم آن که مرد در شستن دستها ابتدا کند به ظاهر ذراع و زن به باطن آن و در شستن دوم به عکس کنند

[یازدهم] یازدهم این که آب را بریزد بر اعلاهی هر عضوی و اما شستن از بالا به پایین، پس آن واجب است.

[دوازدهم] دوازدهم آن که صورت و دستها را به ریختن آب بر آن بشوید نه آن که در زیر آب فرو برد.

[سیزدهم] سیزدهم آن که دست بمالد در مواضع غسلات اگر چه بدون آن نیز غسل حاصل شود.

[چهاردهم] چهاردهم آن که در جمیع افعال وضوء، حضور قلب داشته باشد به نحوی که آثار خوف از او ظاهر شود چنانچه از حضرت سجاد علیه السلام منقول است که رنگ مبارکش در وقت وضوء تغییر می‌یافت.



[پانزدهم] پانزدهم خواندن سوره‌ی **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** در وقت وضوء.

[شانزدهم] شانزدهم خواندن آیت **الكرسى** بعد از آن.

[هفدهم] هفدهم آن که در وقت شستن صورت چشمهای خود را باز کند.

[فصل پنجم در مکروهات وضوء است]

فصل پنجم در مکروهات وضوء است

[اول] اول استعانت به غیر کردن در مقدمات قریبه‌ی آن، مثل این که غیر آب بریزد در دست او و اما شستن غیر اعضای وضوء او را، پس جائز نیست.

[دوم] دوم خشک کردن آب وضوء را به دامن و آستین و نحو آن، بلکه مطلق خشک کردن اگر چه به آتش و آفتاب باشد.

[سوم] سوم وضوء گرفتن در مکانی که استنجاء کرده است در آنجا.

[چهارم] چهارم وضوء گرفتن از ظرف طلاکوب یا نقره‌کوب باشد یا صورت در آن نقش کرده باشند.

[پنجم] پنجم وضوء گرفتن به آبهای مکروهه مثل آب در آفتاب گرم شده و آب غساله‌ی از حدث اکبر و آب متعفن و آب چاه پیش از نزع مقدر آن و آب قلیلی که در آن مار یا عقرب یا وزغ مرده باشد و آبی که دست حائض به آن رسیده باشد و آب نیم خورده‌ی موش و اسب و قاطر و الاغ و حیوان نجاست خوار و مرده خوار، بلکه هر حیوانی که گوشت آن مأكول نباشد.

## درس هشتم

[اول] اول این که آب مطلق باشد، پس صحیح نیست وضوء به آب مضاف و اگر آب در اصل مطلق باشد لکن چون بر محل وضوء ریخته شود مضاف شود از جهت کثرت غبار یا چرک و امثال اینها که در محل وضوء باشد؛ صحت مشکل است. پس لازم آن است که آب به وصف اطلاق باقی باشد تا تمام غسل.

[دوم] دوم این که آب وضوء و هم چنین مواضع وضوء، پاک باشد و لازم نیست پاک بودن تمام اعضاء وضوء قبل از شروع در وضوء؛ پس اگر هر عضوی را قبل از استعمالش در وضوء تطهیر کند کافی است اگر منافی با موالات نباشد. اما یک شستن از برای تطهیر و وضوء هر دو، کافی نیست اگر چه در آب کر یا جاری فرو ببرد. بلی! اگر به فرو بردن قصد تطهیر کند و در بیرون آوردن قصد وضوء، ضرر ندارد و نجس شدن هر عضوی، بعد از فراغ از استعمالش در وضوء ضرر به صحت وضوء ندارد.

[سوم] چهارم این که آب وضوء و ظرف آن و محل ریختن آن و مکان وضوء، مباح باشد. پس اگر یکی از اینها غصبی باشد وضوء صحیح نیست بدون فرق ما بین صورت انحصار و عدم انحصار اگر چه مأمور به تیمم نیست الا آن که آن وضوئی که گرفته، حرام است به جهت آن که آن وضوء تصرف است یا مستلزم تصرف است در مال غیر، از این جهت باطل است. بلی! هر گاه بریزد آب مباح را از ظرف غصبی در ظرف مباح پس از آن وضوء بگیرد؛ صحیح است و اگر چه تصرف سابق بر وضوء حرام است و در این صورت فرقی نیست ما بین صورت انحصار و عدم آن، چون که بعد از ریختن در ظرف مباح متمکن می شود از وضوء و مأمور می شود به آن و اگر چه پیش از ریختن در صورت انحصار، مأمور به تیمم بوده و گاهی می شود که خالی کردن حرام نیست بلکه واجب می شود. مثل این که آب مملوک خود را عصیاناً یا نسیاناً در ظرف غصبی ریخته و ماندن آب در آن ظرف، تصرف در مال غیر است پس واجب می شود که آن را خالی کند و در این صورت از اول مأمور به وضوء بوده اگر چه آب منحصر در همان باشد.

[مسأله ۱.]

پاک بودن آب وضوء و محل آن و مطلق بودن آب حائل نبودن چیزی در محل وضوء از شروط واقعیه می باشند که با فقد یکی از آنها وضوء باطل است هر چند از روی جهل یا نسیان باشد. و اما اشتراط مباح بودن آب و مکان و ظرف، پس عملی است پس اگر وضوء بگیرد با غصبی یکی از اینها از روی جهل یا نسیان، باطل نیست بلکه اگر جاهل به حکم حرمت باشد هر گاه قاصر باشد نیز، باطل نیست. بلکه در جاهل مقصر نیز هر گاه قصد قربت از او حاصل شود و اگر چه احوط در صورت جهل به حکم، خصوص در مقصر؛ اعاده است.

[مسأله ۲.]

با شک در رضای مالک، حکم غصب جاری است؛ پس باید مأذون باشد در تصرف در مال غیر به إذن صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی

[مسأله ۳.]

جایز است وضوء گرفتن و آب آشامیدن از نهرهای بزرگ چه از قنات باشد و چه جدا کرده از شطوط و رود خانه‌ها و اگر چه معلوم نباشد رضای مالکین آنها بلکه هر چند صغیر و مجنون در جمله‌ی مالکین باشند. بلی! اگر مالکین نهی کنند؛ مشکل است جواز. و اگر غاصبی آنها را غصب کرد؛ باز باقی است جواز تصرف از برای غیر غاصب مادامی که در همان نهر و مجری است. بلکه ممکن است بقاء جواز تصرف مطلقاً و اما از برای غاصب جایز نیست تصرف در آن. و هم چنین از برای اتباع او؛ یعنی کسانی که به ملاحظه‌ی تعلق به او و از بابت این که در دست او است تصرف می‌کنند مثل زوجه و اولاد و نوکر و میهمان او و نحو اینها. و هم چنین است حال در اراضی وسیعه که وضوء گرفتن در آنها بدون اذن مالک جایز است مثل راه رفتن و نشستن و خوابیدن در آنها و نحو اینها ما دام که مالک نهی نکند و علم به کراهت مالک نداشته باشد، بلکه با ظن به کراهت نیز احوط ترک است.

#### [مسأله ۴]

حوض‌های مساجد و مدارس که کیفیت وقف آنها معلوم نباشد که آیا وقفشان خاص است به طلاب آنجا و به کسانی که در آن مسجد نماز کنند یا آن که اختصاص به ایشان ندارد؟ در این صورت غیر اهل آن مدارس و کسانی که در آن مساجد نماز نمی‌کنند نمی‌توانند از آب آنجا وضوء بگیرند؛ مگر آن که عادت جاری شده باشد که هر کس برسد وضوء بگیرد و منعی هم نباشد که در این صورت چون کشف از عموم اذن می‌کند جایز است. و هم چنین است حال در مثل حوض‌های کاروانسراها و نحو آنها.

#### [مسأله ۵]

حوض مسجدی که معلوم باشد که وقف بر نماز کنندگان در آن مسجد است یا مشکوک الحال باشد و عادت جاری نشده باشد بر استعمال غیر مصلین در آن؛ اگر از آن وضوء بگیرد به قصد نماز کردن [خواندن] در جای دیگر جایز نیست. و اگر وضوء بگیرد به قصد نماز در آنجا و بعد بنایش بر آن شود که در جای دیگر نماز بخواند یا آن که عذری پیدا کند در خواندن نماز در آنجا، ظاهر آن است که وضوی او صحیح است چنانچه صحیح است هر گاه از روی غفلت یا به اعتقاد عدم اشتراط وضوء گرفت. و واجب نیست که در همان مسجد نماز کند [بخواند] و اگر چه احوط است، بلکه این احتیاط ترک نشود در صورت اول که وضوء به قصد نماز کردن [خواندن] در آن جا گرفته است.

# درس نهم

[چهارم]: آن که ظرف آب وضوء طلا یا نقره نباشد و آلا باطل خواهد بود

[پنجم]: این که آب وضوء آب مستعمل در رفع خبث نباشد هر چند پاک باشد مثل غسله‌ی استنجاء با شرائط. و فرقی نیست بنا بر اقوی، ما بین وضوء واجب و مستحب حتی مثل وضوء حائض که در حقیقت صورت وضوء است. و اما آب مستعمل در حدث اصغر مثل آب وضوء جایز است وضوء گرفتن با آن بلا اشکال و اقوی جواز وضوء است از آب مستعمل در حدث اکبر و اگر چه احوط ترک است با بودن آب دیگر.

[ششم]: این که در محل وضوء حائلی نباشد و با شک در وجود آن، باید کاوش کند تا یقین یا مظنه به نبودن آن پیدا کند. و با علم به وجود آن واجب است یقین به زوال آن پیدا کند.

[هفتم]: آن که مانعی از استعمال آب مثل مرض یا عطش یا خوف ضرری دیگر نباشد و آلا مأمور است به تیمم و اگر وضوء بگیرد باطل است اگر عالم باشد به ضرر و اگر جاهل باشد و خوف هم نداشته باشد، وضوء صحیح است هر چند در واقع مضر بوده است و احوط اعاده یا تیمم است.

[هشتم]: هشتم این که وقت وسعت از برای وضوء و نماز داشته باشد به این معنی که بشود با این وضوئی که می‌گیرد؛ تمام نمازش در وقت واقع شود و آلا واجب است تیمم کند مگر آن که با تیمم نیز چنین باشد یعنی زمان آن به قدر وضوء یا بیشتر باشد که در این صورت معین است وضوء. و در فرض اول که مأمور به تیمم است اگر به قصد کون بر طهارت یا غایتی دیگر، وضوء بگیرد صحیح است و اگر به قصد خصوص آن نمازی که وقت آن تنگ است وضوء بگیرد باطل است. از جهت این که امر وضوء ندارد. بلی! اگر قصد او به نحو داعی باشد نه تقیید، صحت آن نیز بعید نیست.

[نهم]: نهم مباشرت است یعنی خودش مباشر افعال وضوء شود در حال اختیار. پس هر گاه با تمکن خودش، کس دیگر مباشر شستن یا مسح کشیدن اعضای وضوی او شود، باطل است. و اما مقدمات افعال پس چند قسم است: **اول** مقدمات بعیده، مثل آب کشیدن یا آوردن یا گرم کردن و نحو اینها. و در این قسم متصدی شدن غیر ضرر ندارد. **دوم** مقدمات قریبه است، مثل ریختن آب در کف وضوء گیرنده؛ در این قسم نیز تصدی غیر ضرر ندارد هر گاه خود شخص مباشر شستن شود لکن مکروه است. **سوم** آب ریختن بر صورت و دستها. و تصدی غیر در این قسم نیز با فرض این که خود شخص مباشر شستن آنها شود اگر چه خالی از اشکال نیست آلا این که ظاهر صحت است. پس منحصر است بطلان در صورتی که غیر، مباشرت کند در شستن اعضا یا اعانت کند به این طریق که اجراء آب بر اعضا و شستن آنها از هر دو واقع شود.

[مسأله]

هر گاه کسی متمکن نباشد از مباشرت می‌تواند نایب بگیرد که او را وضوء بدهد بلکه واجب است نایب گرفتن اگر چه موقوف بر اجرت باشد هر چند زیاد باشد؛ ما دام که مضر به حال او نباشد و نیت وضوء را خودش باید بکند و لازم نیست که نایب آب را بر کف دست او بریزد و از دست او اجراء بر محل کند، اگر چه احوط است. بلی! مسح باید بدست خودش باشد نه دست نایب یعنی دست او را بگیرد و بمالد محل مسح او و اگر ممکن نباشد رطوبت باقیه‌ی در دست او را بگیرد و به آن مسح کند سر و پاهای او را. و اگر از بعض افعال وضوء عجز دارد نه همه، نایب بگیرد برای همان مقداری که عجز دارد.

## درس دهم

### ترتیب در افعال وضو

[شرط دهم] ترتیب ما بین افعال وضوء است به مقدم داشتن صورت، پس دست راست، سپس دست چپ، پس مسح سر، پس از آن، مسح پاها. و ما بین اجزاء اعضا ترتیب لازم نیست. بلی! واجب است مراعات الاعلی فالاعلی چنانچه گذشت

موالات در افعال وضو

[یازدهم] موالات است یعنی این که در حین شروع در عضو لاحق، رطوبت در تمام اعضاء سابقه خشک نشده باشد پس هر گاه پیش از شروع در عضو لاحق تمام اعضاء پیش، خشک شده باشد باطل است. بلکه هر گاه خشک بشود خصوص عضوی که تازه از آن فارغ شده و می‌خواهد عضو بعد از آن را بشوید، احوط استیناف است و اگر چه رطوبت در اعضای سابق بر آن عضو یافت شود. و مخفی نماند که اعتبار این شرط که خشک نشدن باشد، در صورتی است که به جهت طول زمان و فاصله بین اعضاء باشد و اما اگر پی در پی افعال وضوء را به جا آورد و با این حال اعضاء هم، خشک شد به جهت شدت حرارت بدن یا حرارت هوا یا باد و امثال اینها؛ وضوء باطل نیست. پس در حقیقت یکی از دو چیز شرط است یا باقی بودن رطوبت وضوء در اعضاء سابقه به هر جهت که باشد. یا موالات عرفی یعنی عدم فصل زمانی و پی در پی شستن اعضاء هر چند اعضاء تماماً خشک شده باشد یا خشکانیده باشد. و بعضی از علما، موالات به معنی ثانی را واجب تعبیدی دانسته‌اند و اگر چه باطل نمی‌شود وضوء به ترک آن، هر گاه موالات به معنی اول که عدم جفاف باشد محقق باشد. و بدان که واجب نیست بودن رطوبت در تمام اجزاء یک عضو، بلکه اگر قدری از آن خشک نشده باشد کفایت می‌کند.

[مسأله ۱]

بعد از شستن دست چپ یا در حین شستن آن، شخص چند قدم برود و بعد از آن مسح کند ضرر ندارد. (و هم چنین اگر قدری معطل شود به جهت کندن کفش یا جوراب و نحو آن.) و جایز است وضوء گرفتن در حال راه رفتن.

[مسأله ۲]

هر گاه در حین شروع به دست راست، صورت خشک شد لکن باقی است رطوبت در آن چه از ریش تجاوز کرده است از حدود وجه، در کفایت آن اشکال است.

نیت وضو

دوازدهم نیت است و آن عبارت است از قصد فعل که وضوء باشد به داعی امر خداوند تعالی یا به جهت این که جناب اقدس الهی، سزاوار اطاعت است و این اعلاهی درجه‌ی نیت است و ادنای آن، به جا آوردن عمل است به جهت دخول بهشت یا فرار از آتش. و در ما بین مراتب و وسائط بسیار است و لازم نیست تلفظ به نیت و نه بخاطر آوردن عبادت را بر وجه تفصیل، بلکه کفایت می‌کند وجود داعی در دل به نحوی که اگر بپرسند از او که مشغول چه کاری؟ بلا فاصله بگویند که وضوء می‌گیرم. مثلاً و اما اگر غافل باشد به نحوی که در جواب متحیر بماند، کفایت نمی‌کند و اگر چه مسبوق به عزم و قصد باشد در حین مقدمات آن. واجب است که نیت به معنی داعی مستمر باشد از حین شروع تا آخر عمل و اگر غافل محض شود یا متردد شود در کردن و نکردن و یا نیت خلاف نماید پس آن چه در این احوال کند باطل است. و اگر عود کند

به نیت سابق. پس اگر موالات فوت نشده، صحیح است بشرط اعاده کردن آن چه در آن احوال کرده و اگر موالات فوت شده، اصل وضوء باطل است. و واجب نیست در وضوء بلکه سائر عبادات قصد وجوب و ندب. نه وصفی و نه غائی و نه قصد وجه وجوب و ندب. پس واجب نیست این که قصد کند وضوی واجب می‌گیرم یا وضوی مستحب می‌گیرم. یا این که قصد کند وضوء می‌گیریم به علت این که واجب است یا مستحب است. یا وضوء می‌گیرم از جهت مصلحتی که در آن است که موجب امر به آن شده است. و بنا بر این اگر نداند که وضوء مثلاً واجب است شرعاً یا مستحب، اتیان آن به قصد قربت کافی است. و هم چنین اگر نمی‌داند وقت داخل شده تا وضوء واجب باشد یا نشده تا مستحب باشد از جهت گوئن بر طهارت یا غایت دیگری، اتیان آن به قصد قربت کافی است. و اگر وقت داخل شده باشد یا بعد بشود، با آن وضوء نماز و غایات دیگر را می‌تواند بکند، بلکه اگر در وضوی واجب قصد استحباب کند یا به عکس، اگر راجع به تشریح نشود و بر وجه تقیید هم نباشد صحیح است. بلی! اگر بر وجه تشریح باشد، حرام و باطل است. و اگر بر وجه تقیید باشد به این معنی که بگوید وضوی واجب می‌گیریم که اگر واجب نیست وضوء نباشد، باطل است از جهت رجوع آن به عدم قصد امثال.

## خلوص در نیت وضوء

شرط سیزدهم خلوص است یعنی باید عمل را خالصاً لوجه اللّٰه تعالیٰ به جا آورد. پس اگر منضم شود به آن قصد ریاء باطل است به هر نحو که باشد، خواه نیت قربت مستقل باشد و ریاء بالتبع یا بعکس یا هر دو مستقل باشند. و خواه ریاء در اصل عمل باشد یا در کیفیات، یا در اجزاء آن حتی اگر ریاء در جزء مستحبی آن باشد تمام عمل باطل است بنا بر اقوی. و خواه نیت ریاء از اول عمل کند یا در اثناء آن و خواه از آن توبه کند یا نکند. پس ریاء در عمل به هر وجهی که باشد مبطل آن است چنانچه در اخبار وارد شده که حق تعالیٰ فرموده: «انا خیر شریک من عمل لی و لغیری ترکته لغیری.» و مبطل بودن ریاء در صورتی است که محرک یا جزء محرک بر عمل باشد پس مجرد خطور در خاطر با این که محرک داعی قربت باشد، ضرر ندارد. چنانچه اگر محرک ریاء باشد و بخاطر گذراندن قربت را ثمر ندارد و اگر در حین عمل ریاء و قربت هر دو در خاطرش موجود است و نمی‌داند که آیا ریاء جزء داعی است یا مجرد خطور است؟ صحت عمل مشکل است. بلی! اگر عملی کرد و بعد از آن شک کرد که آیا ریاء منظم بود به داعی یا نه؟ محکوم است به صحت؛ از باب قاعده‌ی شک بعد از فراغ. و اما عجب، پس مبطل بودن آن معلوم نیست اگر چه احوط در به مقارن عمل، اعاده‌ی آن است. و اما سَمْعَه، پس اگر داعی بر عمل یا دخیل در آن باشد مثل ریاء مبطل است و اما اگر عمل را قربتاً الی اللّٰه می‌کند لکن از اطلاع مردم بر عمل او خوشش می‌آید بدون این که داخل در قصد او باشد که مدخلیت در عملش داشته باشد بالمره، ضرر ندارد لکن آدمی باید ملتفت باشد که شیطان که دشمن مبین است در کمین است و نفس آدمی، دزد و خداع است مبدا که فریب بخورد. و بس است برای تنبیه انسان در این مقام فرمایش حضرت یوسف صلیق علیه السلام «وَمَآ اُتِرِیْ نَفْسِیْ اِنَّ النَّفْسَ لَآمٍ اَرَةٌ بِالسُّوءِ اِلَآ مَآ رَحِمَ رَبِّیْ» و اما ضمائم دیگر غیر از ریاء و سمعه، پس اگر رجحان داشته باشد مثل این که وضوء می‌گیرد به قصد قربت و تعلیم غیر مثلاً بر وجهی که ضمیمه‌ی راجحه تبع باشد یا هر دو داعی مستقل باشند، ضرر ندارد و اگر نیت قربت تبع باشد یا آن که داعی، مجموع از هر دو باشد که بر تقدیر آن که اگر هر دو نبودند عمل را به جا نمی‌آورد، باطل است. و اگر ضمیمه‌ی مباحه باشد مثل خنک شدن و نحو آن نیز چنین است. لکن احوط در صورت استقلال هر دو یعنی قربت و ضمیمه مباحه، اعاده است. و اگر ضمیمه محرمه باشد غیر از ریاء و سمعه در حکم ریاء است در ابطال عمل، چون که فعل به قصد حرام؛ محرم است پس باطل است. بلی! فرقی که هست این است که اگر در اثناء عمل، داعی محرمی از برای یکی از اجزاء

طاری شود با این که از اول نیت صحیح کرده باشد، آن جزء تنها باطل می‌شود پس اگر آن را تدارک کند بدون فوات موالات، عمل صحیح می‌شود به خلاف ریا که نظیر حدث است در ابطال.

[مسأله ۳]

ریا بعد از عمل، مبطل نیست

[مسأله ۴]

اگر زنی وضوء بگیرد در مکانی که نامحرم نظر می‌کند به دست او باطل نیست. اگر چه قصدش همان باشد.

## درس یازدهم

### [مسأله ۱]

هر گاه شخص شک کند در حدوث حدث بعد از آن که وضوء داشته، بنا را بر باقی بودن وضوء گذارد. مگر آن که سبب شکش خروج رطوبت مشتبه به بول بوده باشد در صورتی که استبراء نکرده باشد که در این هنگام محکوم به بول خواهد بود. و هر گاه محدث بوده و شک کند که آیا وضوء گرفته بعد از آن یا نه؟ بنا را بر بقاء حدث گذارد و وضوء بگیرد و ظنّ غیر معتبر در هر دو مسأله در حکم شک است. و اگر علم دارد به آن که هر دو امر واقع شده، لکن نمی‌داند که کدام مقدم است و کدام مؤخر؟ باید خود را محدث بداند و وضوء بگیرد در حالتی که جاهل به تاریخ هر دو، یا جاهل به تاریخ وضوء باشد. و اما هر گاه جاهل دارد به تاریخ حدث و علم دارد به تاریخ وضوء، بنا را بر بقاء وضوء بگذارد. و احوط در این صورت وضوء گرفتن است نیز.

### [مسأله ۲]

هر گاه شخص متوضی، یقین کند به ترک عضوی از اعضای وضوء یا بعضی عضوی، هر چند به قدر سر سوزنی باشد. یا به ترک شرطی از شروط آن؛ پس اگر موالات فوت نشده، برگردد و آن را تدارک کند با ما بعد آن. و اگر نه، وضوء را از سر گیرد. و اگر یقین نکند بلکه شک کند پس شکش یا بعد از فراغ از وضوء است یا در اثناء آن. پس اگر در اثناء باشد برگردد و مشکوک فیه را به جا آورد با ما بعدش. و اگر چه پیش از مسح کشیدن پای چپ، در شستن صورت یا در جزیی از آن شک کند. و اگر شک بعد از فراغ از وضوء باشد، پس اگر شک در غیر جزء اخیر است، وضویش محکوم به صحت است به جهت قاعده‌ی فراغ. و اگر در جزء اخیر است، پس اگر داخل در فعل دیگری شده یا نشستن او طول کشیده و بعد از طول نشستن، شک عارض شده. یا از محل وضوء برخاسته؛ باز محکوم است به صحت و اعتنا به شک نیست و آلا برگردد و آن جزء اخیر را به جا آورد بشرط بقاء موالات و با فوات آن از سر گیرد.

### [مسأله ۳]

شک کثیر الشک در اجزاء و شرایط یا موانع، اعتبار ندارد

### [مسأله ۴]

هر گاه پیش از وضوء یا در اثناء آن شک داشته باشد در وجود حاجب، واجب است فحص کند تا یقین یا مظنه پیدا کند به عدم آن. و اگر یقین بوجود آن داشته باشد و شک کند در حاجب بودن آن، باید یقین کند به حصول آب در تحت آن. و اگر بعد از فراغ شک کند در این که حاجبی بوده یا نه؟ بنا را بر عدم گذارد و وضوء او صحیح است. و هم چنین اگر یقین کند به وجود آن و شک کند در این که آیا آن را از جهت ایصال آب به بشره حرکت داد یا تخلیل یا ازاله کرد یا نه؟ بلی! هر گاه حاجبی باشد که گاهی آب زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد، و می‌داند که در حین وضوء، ملتفت به آن نبود و لکن شک دارد در این که آیا از باب اتفاق؛ آب به زیر آن رسیده یا نه؟ احتیاط به اعاده را ترک نکند. و هر گاه بعد از وضوء حاجب معلوم الحاجبیه یا مشکوک الحاجبیه ببیند و شک کند که آیا در حال وضوء بوده یا بعد حادث شده، در این صورت نیز بنا را به صحت گذارد؛ مگر این که بداند حال وضوء گرفتن ملتفت این که حاجبی هست یا نه نبوده که در این صورت احوط اعاده است



[مسأله ۵]

هر گاه مانعی ببیند و تاریخ حدوث آن را هم بداند و شک کند که آیا وضوء پیش از حدوث مانع بوده یا بعد از آن؟ بنا را بر صحت گذارد به جهت قاعده‌ی فراغ. بلی! هر گاه بداند که در حین وضوء ملتفت آن نبوده، احوط اعاده است.

[مسأله ۶]

هر گاه موضعی از مواضع وضوی شخص، نجس بود و نمی‌داند که بیش از وضوء تطهیر کرده یا نه؟ وضویش محکوم به صحت است، مگر در صورتی که بداند عدم التفت حین الوضوء را؛ که در این صورت احوط بطلان است. و علی‌ای حال، باید بدن را تطهیر کند از برای نماز بعد. بلکه هر جا که یقین دارد که آب وضوء به آن رسیده باید تطهیر کند. و هم چنین است اگر بداند که آبی که از آن وضوء گرفته در سابق نجس بوده و نمی‌داند که پیش از وضوء آن را به اتصال به کثیر یا به باران تطهیر کرده است یا نه؟ که وضویش صحیح است و لکن آن آب محکوم به نجاست است. و هم چنین اعضاء و ضویش و سایر آن چه از آن آب به آنها رسیده است؛ محکوم به نجاست است

[مسأله ۷]

هر گاه بعد از نماز شک کرد که آیا با وضوء بوده است یا نه؟ نمازش صحیح است لکن واجب است که از برای نمازهای بعد وضوء بگیرد. و اگر این شک در اثناء نماز رو داد وضوء بگیرد و نماز را از سر گیرد. و احوط آن است که این نماز را تمام کند و بعد وضوء بگیرد و اعاده کند.

## درس دوازدهم

### موجبات و نواقض وضوء

در موجبات و نواقض در وضوء و آن چند امر است:

اول و دوم بول و غائط است که خارج شود از موضع اصلی چه معتاد یا از موضع عارضی، با انسداد اصلی یا بدون آن، به شرط آن که معتاد باشد یا خروج آن بر حسب خروج معتاد باشد، پس در عارضی غیر معتاد که خروج آن بر حسب خروج متعارف نباشد اشکال است و احوط ناقض بودن آن است مطلقاً، خصوص هر گاه در پائین معده باشد. و فرق نیست ما بین این که کم باشد یا زیاد، حتی اگر به قدر یک قطره بول باشد

[سوم] سوم بادی است که خارج شود از منخرج غائط به شرط آن که آن از معده باشد خواه با صدا باشد یا بی صدا. و اما اگر از معده نباشد بلکه هوا از خارج داخل شود و بیرون آید، ناقص نیست چنانچه بادی که از قُبُل باشد نیز ناقص نیست. و هم چنین است آن چه شیطان در خیال انسان بیندازد و علم به ریخ بودن آن نباشد.

[چهارم] چهارم خواب رفتن در هر حال، حتی در حال راه رفتن به شرط این که غالب باشد بر حواس، به حیثیتی که نه بیند و نشنود و قلب حاضر نباشد. پس مثل بینکی که خواب نیست مگر آن که برسد به حد مذکور. و هم چنین گردن کج شدن و چشم به هم آمدن و دیدن بعض خیالات که مثل خواب دیدن است، مجرد اینها کفایت نمی کند.

[پنجم] پنجم هر چه عقل را زائل کند مثل بی هوشی و مستی و دیوانگی و اما مبهوت شدن پس آن زوال عقل نیست.

[ششم] ششم استحاضه قلیله، بلکه کثیره و متوسطه نیز، و اگر چه در این دو غسل نیز، لازم است. و اما جنابت پس ناقض وضوء است لکن موجب غسل تنها است.

[مسأله ۱]

هر گاه شک کند در خروج یا تحقق یکی از مذکورات، بنا را بر عدم گذارد یعنی وضوی خود را شکسته حساب نکند. و هم چنین رطوبتی از او بیرون آید و شک کند که بول است یا مزی؟ مثلاً، بلی، اگر پیش از استبراء باشد محکوم به بول خواهد بود و اگر وضوء داشته باشد باطل خواهد شد چنانچه گذشت.

[مسأله ۲]

هر گاه از منخرجین چرک محض بیرون آید، نجس و ناقض نخواهد بود و هم چنین ناقص نیست، خونی که بیرون آید. مگر آن که معلوم شود که آن خون بول یا غائط بوده، مبدل به خون شده و هم چنین است مزی و آن آبی است که بعد از ملاحظه می آید. و ودی به مهمله، آبی است که بعد از بول می آید و ودی به معجمه، آبی است که بعد از منی می آید

### غایات وضوء

یعنی اموری که وضوء را از برای آنها خواسته اند، چه شرط صحت باشد مثل نماز یا شرط کمال، مثل قرائت قرآن یا شرط تحقق، مثل کون بر طهارت. یا شرط جواز مثل، مس کتابت قرآن. یا رافع کراهت مثل، اکل و شرب. یا هیچ یک از آنها نباشد مثل این که نذر کرده باشد وضوء گرفتن را، که غایت وضوء در این صورت امتثال امر نذر است. و ممکن است درج این

قسم در آن چه شرط تحقق آن است. اما غایات وضوء واجب، پس بدان که وضوء واجب می‌شود از برای نماز واجب، چه ادا باشد چه قضاء. قضاء از خود شخص باشد یا از غیر. و از برای اجزاء فراموش شده آن، بلکه سجده‌ی سهو بنا بر احوط. و واجب است نیز از برای طواف واجب و آن طوافی است که جزء حج یا عمره باشد و اگر چه حج و عمره‌ی مندوب باشند. بلی، طواف مستحبی یعنی آن که جزء حج و عمره نیست، طهارت از برای آن واجب نیست اگر چه شرط صحت نماز آن است. و واجب می‌شود نیز، به سبب نذر و عهد و یمین. و واجب است نیز، از برای مسّ کتابت قرآن، اگر واجب شود به نذر یا نحو آن یا آن که در موضع نامناسبی افتاده باشد که واجب باشد برداشتن آن و موقوف باشد بر مسّ خط آن. یا نجس شده باشد و تطهیر آن موقوف باشد بر مسّ خط آن، و لکن وجوب وضوء در این دو صورت، بر تقدیری است که تأخیری که به واسطه‌ی وضوء گرفتن واقع می‌شود موجب هتک حرمت قرآن نباشد و آلا واجب است مبادرت به آن بدون وضوء. و ملحق است به قرآن، اسماء الهی و صفات خاصه‌ی او، نه اسماء پیغمبران و امامان علیهم السلام و اگر چه احوط است. و مخفی نیست که وجوب وضوء در جمیع مواردی که شمرده شد در صورتی است که با وضوء نباشد چون طهارت شرط است پس اگر حاصل باشد حاجت به وضوء نیست. بلی! وضویی که به نذر و نحو آن واجب شده باشد، تابع نذر است پس اگر نذر کرده، کَوْن بر طهارت را واجب نیست مگر در وقتی که محدث باشد و اگر نذر کرده وضوء تجدیدی بگیرد، واجب است و اگر چه با وضوء باشد.

## درس سیزدهم

[مسأله ۱]

مراد به مسّ کتابت قرآن که بدون وضوء حرام است این که بمالد جزئی از بدن را، چه ظاهر و چه باطن اگر چه به طرف زبان باشد به خط قرآن حتی مثل دندان و ناخن و نحو آن. بلی حرمت مالیدن موی، معلوم نیست اگر چه احوط است.

[مسأله ۲]

فرقی نیست ما بین مسّ ابتداء او استدامت پس اگر دست شخص بر قرآن باشد که محدث شود، واجب است که فوراً بر دارد و هم چنین اگر غفلتاً گذاشت به مجردی که ملتفت شد که محدث است بر دارد.

[مسأله ۳]

مسّی که محو کننده‌ی خط قرآن باشد از برای محدث حرام است. پس جایز نیست از برای او که به زبان یا با دست تر خط قرآن را محو کند

[مسأله ۴]

در کتابت قرآن، فرقی نیست ما بین انواع خطوط حتی خطی که مهجور باشد مثل خط کوفی و اقسام کتابت آن، قلمی و چاپی و خط بریده با کاغذ و خط کنده‌ی راست یا معکوس، مثل مهر ثبت.

[مسأله ۵]

فرقی نیست در قرآن ما بین آیه و کلمه، بلکه یک حرف از آن و اگر چه نوشته شود و خوانده نشود مثل الف در آخر «قالوا و آمنوا»، بلکه هم چنین است حروفی که خوانده می‌شوند و نوشته نمی‌شوند اگر نوشته شوند مثل واو دوم در داود، هر گاه به دو واو نوشته شود و یا اشباعی که خوانده می‌شود در مثل «فِيهِ مُمُٰنًا» اگر فیهی نوشته شود و الف در رحمن و لقمن اگر رحمان و لقمان با الف نوشته شود و هکذا.

[مسأله ۶]

فرقی نیست در کلمات قرآن، ما بین این که در قرآن باشد یا در کتاب، بلکه اگر کلمه از قرآن بریده شود بلکه نصف کلمه بلکه یک حرف از آن که در کاغذی بماند حرام است از برای محدث مسّ آن.

[مسأله ۷]

در کلمات مشترکه ما بین قرآن و غیر آن، مناط قصد کاتب است.

[مسأله ۸]

فرقی نیست در آن چیزی که قرآن بر آن نوشته شده ما بین آن که کاغذ باشد یا تخته یا زمین یا دیوار یا جامه یا بدن انسان. پس هر گاه بر دست خود نوشت، جایز نیست مسّ آن کند وقت وضوء گرفتن بلکه واجب است که آن را اول محو کند، پس وضوء بگیرد.

[مسأله ۹]

هر گاه از قرآن به قلم بی‌مداد بر کاغذ نوشت، ظاهراً مس آن منعی نداشته باشد به جهت آن که آن را خط نمی‌گویند. بلی، اگر بنویسد با چیزی که اثرش بعد ظاهر می‌شود، ظاهر حرمت مس آن باشد مثل آن که به آب پیاز بنویسد که اثر آن ظاهر نمی‌شود مگر بعد از گرفتن روی آتش.

[مسأله ۱۰]

حرام نیست بر محدث، مس شیشه یا کاغذ نازکی که روی قرآن گذاشته شده که خط از زیر آن نمایان است و هم چنین آینه، که قرآن در آن منطبق باشد. بلی، اگر از طرف کاغذی، مرکب نشر کند به طرف دیگر جواز مثل آن مشکل است خصوصاً اگر به عکس نوشته باشد که از طرف دیگر به قاعده خوانده شود.

[مسأله ۱۱]

در مس مسافت خالیه که مثل حا یا عین مثلاً بر آن احاطه کرده است اشکال است احوط ترک است.

[مسأله ۱۲]

در جواز نوشتن محدث آیه از قرآن را به انگشت خود بر زمین یا بر چیز دیگر، مثل نوشتن با شیر بر روی نان مثلاً، اشکال است و بعید نیست عدم حرمت به جهت آن که خط یافت می‌شود بعد از مس. به عبارت اخری، در حال مس به انگشت، خطی موجود نیست بلکه به آن موجود می‌شود و انگشت از آن می‌گذرد و اما خط نوشتن به بدن محدث و اگر چه کاتب با وضوء باشد، ظاهر حرمت آن است خصوصاً هر گاه اثر آن خط باقی بماند.

[مسأله ۱۳]

حرمت مس مختص به مکلفین است، پس منع کردن اطفال و دیوانگان از مس کلمات قرآن، واجب نیست مگر آن که مستلزم هتک قرآن باشد. و احوط این است که سبب مس ایشان نشود و هر گاه طفل ممیز وضوء گرفت اشکالی در مس آن نیست بنا بر اقوی از این که وضوی او صحیح و رافع حدث است مثل سایر عباداتش.

[مسأله ۱۴]

حرام نیست بر محدث مس غیر خط از ورق قرآن حتی ما بین سطور و جلد و غلاف آن. بلی، کراهت دارد چنانچه آویزان نمودن و حمل نمودن آن نیز بدون طهارت مکروه است.

[مسأله ۱۵]

ترجمه‌ی قرآن به هر زبانی که باشد حکم قرآن ندارد، پس باکی نیست به مس آن از برای محدث. بلی! فرقی نیست در اسم خدای تعالی به هر لغتی که باشد.

[مسأله ۱۶]

جایز نیست چیز نجس را روی قرآن گذاشتن و اگر چه خشک باشد، زیرا که موجب هتک است و اما چیز متنجس را پس ظاهر آن است که باکی ندارد اگر خشک باشد. پس جایز است برای شخصی که با وضوء است مس قرآن با دست متنجس و اگر چه بهتر ترک آن است.

[مسأله ۱۷]

هر گاه آیه‌ای از قرآن را بر نان نویسند جایز نیست که محدث آن را بخورد و اما از برای متطهر، پس مانعی ندارد خصوص هر گاه به نیت شفاء یا تبرک باشد.